

انتخابات ۱۹۹۸ سوئد

ورشکستگی بورژوازی، خلا آترناتیو کمونیستی

دموکراسی و پارلمانتاریسم آترناتیو نظم سرمایه برای مضمحل کردن و درهم کوبیدن جنبش لغو کار مزدوری است. شرکت کارگران در انتخابات پارلمانتاریستی با هر هدف و جهتگیری سیاسی و با هر دستاوردی، حتی اگر با پیروزی مطلق همراه باشد! در اساس سوای یک شکست برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر هیچ چیز دیگری نیست. نفس حضور توده های کارگر در بازار مکاره دموکراسی و غوطه خوردن آنان در منجلاب رقابتهای سیاسی میان احزاب راست و چپ پارلمانتاریست گواه آشکار توهم آنها به نظام کاپیتالیستی است. کارگری که سرنوشت کار و زیست خویش را به تغییر معادلات قدرت میان احزاب در سالن های قانونگزاری سرمایه ارجاع می کند، قبل از هر چیز بر جنبش طبقاتی خود علیه استثمار و بیحقوقی کاپیتالیستی خط می کشد. رأی توده های کارگر به احزاب پارلمان نشین موسوم به "چپ"، سوسیالیست! یا کمونیست!! نه فقط هیچ نشانی از رشد آگاهی و بلوغ سیاسی آنها نمی دهد که بالعکس عمق توهم آنان به مناسبات انسان ستیز کار مزدوری را بنمایش می گذارد. عکس این قضیه اما لزوماً یا حتی در بیشتر موارد صادق نیست. نفس احتراز کارگران از تمکین به پارلمانتاریسم به خودی خود متضمن درک روشن یا روشن تر آنان نسبت به جبهه پیکار طبقاتی و سوسیالیستی خود نمی باشد. با این حساب کاملاً روشن است که هر نوع گفتگو پیرامون میزان برد و باخت یا جنبه های مثبت و منفی!! مشارکت کارگران در یک انتخابات پارلمانی اساساً غلطیدن به ورطه فرمیسیم و نوعی تلاش

برای سنگین تر نمودن بار توهم و بی داندی توده های کارگر است. لولیدن در دام فریب و نیرنگ نمایندگان جور واجور سرمایه، ارجاع مأموریت برنامه ریزی نظم دولتی سرمایه به این یا آن گرایش سیاسی و از این طریق صحنه گذاشتن بر بقای بردگی مزدی حاوی هیچ برد یا وجه مثبتی برای طبقه کارگر نیست. در اینجا همه چیز منفی، همه چیز باخت و شکست و همه چیز دال بر فرو ماندگی، استیصال و بی افقی است. از اینها که بگذریم گفتگو در باره تأثیر نتایج یک انتخابات بر روی شرائط زندگی طبقه کارگر حتی در دموکراتیک ترین! جوامع کاپیتالیستی نه فقط فریبکاری و دروغپردازی محض که مبین بالاترین میزان کودنی و سفاهت فکری نیز هست. احزاب سیاسی مدافع نظم سرمایه داری از هر قماش که باشند و در زیر هر عنوان و پرچمی که حرکت کنند به هر حال مقتضیات نظم تولیدی و استثمار نیروی کار توسط سرمایه را تدبیر میکنند. تفاوت میان آنها نیز صرفاً تفاوت سیاست های عملی آنان برای چگونه استثمار کردن توده های کارگر و چگونه ساقط نمودن پرولتاریا از محصول کار و حقوق اجتماعی خویش است. جابجائی نقش احزاب چپ و راست یا تغییر توازن قوای میان آنان در ماشین دولتی سرمایه بسیار بی معنی تر و مذبحخانه تر از آنست که بخواهد منشأ تغییری در وضع زندگی کارگران گردد. از این مهمتر احزاب سیاسی چپ و راست نیستند که رابطه کار و سرمایه را سمت و سو می دهد، بالعکس رابطه سرمایه است که رویکرد و اندیشه نمایندگان سیاسی خود را طراحی میکند و محتوا می بخشد. با توجه به همه این نکات کاملاً روشن است که بحث ما در باره انتخابات سوند یا هر جامعه دیگر بهیچوجه از نوع صدور فتوا یا تأیید و تکذیب های رایج چپ پیرامون مشارکت یا عدم مشارکت کارگران در انتخابات نیست. نکات مورد توجه ما در اینجا صرفاً نکاتی است که موقعیت جنبش کارگری، چگونگی آرایش قوای میان طبقه کارگر و بورژوازی و

ویژگیهای اساسی جبهه پیکار پرولتاریا علیه سرمایه داری را تصویر میکند. ما همواره و در مواجهه با هر حادثه و وضعیتی به چنین بررسی نیاز داریم زیرا که بررسیها و تحلیلهائی از این نوع جزء غیر قابل تفکیکی از جریان پایدار و توفنده نبرد کمونیستی طبقه ما برای محو سرمایه داری و استقرار مدنیت سوسیالیستی است. انتخابات ۱۹۹۸ سوئد از این لحاظ حاوی درسهای آموزنده ای بود که بایستی عمیقاً مورد توجه قرار گیرد. در ادامه بحث بر روی این نکته درنگ خواهیم کرد که آنچه در جامعه سوئد میگذرد و تمامی فاکتورها و مؤلفه های مربوط به وضعیت جاری تقابل میان پرولتاریا و بورژوازی در این کشور صرفاً نمود کنکرتی از وضعیت سراسری و عمومی آرایش موجود مبارزه طبقاتی در سطح جهانی است. جنبش کارگری بین المللی تند پیچ حساس نوینی را در تاریخ حیات خود آغاز می کند. فاجعه بزرگی است اگر گرایش راستین کمونیستی طبقه کارگر این شرائط جدید را عمیقاً درک نکند اما فاجعه هنگامی به ژرفنای واقعی خود خواهد رسید که کمونیست ها به رغم تمامی جار و جنجالهای روزمره خویش در باره چند و چون اهمیت این شرائط باز هم زیر فشار توهمات سوسیال فرمیستی شان، همچون بسیاری از دوره های دیگر، از ایفای نقش واقعی خویش برای پیش راندن و سازماندادن جنبش سوسیالیستی پرولتاریا بکلی غافل مانند. در باره این نکات بعداً صحبت خواهیم کرد. عجالتاً از مسأله انتخابات سوئد آغاز می کنیم.

ویژگیهای سیاسی انتخابات ۹۸

در یک نگاه ساده به گزارشات آماری انتخابات اخیر میتوان بر روی پاره ای نکات به مشابه مؤلفه های مربوط به نوع عکس الممل طبقه کارگر

سوئد در قبال شرائط کنونی استثمار و بیحقوقی خود در نظام سرمایه داری، یا به بیان دیگر بعنوان مشخصه های مربوط به چگونگی تنش سیاسی کارگران در قبال دموکراسی و مدنیت کاپیتالیستی درنگ نمود. این نکات بطور عمده عبارت بودند از:

۱. سقوط همزمان آراء طیف راست بورژوازی از یکسو و حزب سوسیال دموکرات سوئد از سوی دیگر

۲. صعود تاریخی بیسابقه آراء "حزب چپ سوئد"

۳. افزایش شگفت انگیز و باز هم تاریخی جدید شمار کسانی که از شرکت در انتخابات خود داری نمودند.

۴. روی آوری بخش قابل توجهی از رأی دهندگان به احزاب کوچک بویژه گروههای طیف چپ در انتخابات دولتشهرها و مجالس استانی.

حزب سوسیال دموکرات سوئد هیچگاه و در هیچیک از دوره های انتخاباتی بعد از سال ۱۹۲۲ تا امروز اینچنین و تا این حد مورد انزجار توده های کارگر سوئد نبوده است. بیشترین میزان بی اعتباری این حزب در میان رأی دهندگان کارگر و غیر کارگر سوئدی تا قبل از انتخابات اخیر به سال ۱۹۹۲ مربوط میشود. حتی در آن سال نیز درصد آراء سوسیال دموکراتها رقمی معادل ۴۰٪ از کل آراء بود. این نکته نیز قابل ذکر است که در دوره یاد شده، شمار شرکت کنندگان در انتخابات به چیزی حدود ۹۰٪ کل شهروندان بالای ۱۸ سال بالغ می گردید. حزب سوسیال دموکرات در انتخابات ۹۸ تنها ۳۶٪ آراء را به خود اختصاص داد و این در حالی بود که شمار رأی دهندگان سوئدی نیز تا سطح ۸۰٪ تنزل یافته بود.

مطابق با روال معمول پارلمانتاریسم در کشورهای غربی و بطور مشخص در سوئد سقوط موقعیت سوسیال دموکراتها همواره با صعود آراء طیف راست تر بورژوازی همراه بوده است. انتخابات امسال از این لحاظ نیز

رویکرد متفاوتی را بنمایش می گذارد. چهار حزب شناخته شده دست راستی سوئد بنوبه خویش در دو دوره انتخاباتی اخیر بیشترین میزان بی اعتباری و بالاترین حد سقوط سیاسی خود را تجربه کرده اند. درصد مجموع آراء این احزاب از حدود نسبی میان ۵۴٪ تا ۴۸٪ در فاصله میان سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۹۲ اینک به سطح حداکثر ۴۴٪ تنزل یافته است. دو حزب موسوم به "مردم" و "مرکز" که تا اواخر دهه ۷۰ از حمایت قریب ۴۰٪ شهروندان یعنی بخش وسیعی از طبقه متوسط و حتی گروههایی از عقب مانده ترین کارگران برخوردار بوده اند اینک بتدریج در آستانه پیاده شدن اجباری از ماشین دولتی قرار گرفته اند. ابراز انزجار یا نارضائی توده های کارگر و فرودست از هر دو طیف نیرومند قدرت سیاسی بورژوازی یعنی ائتلاف راست به رهبری راست افراطی از یک طرف و سوسیال دموکراتها از طرف دیگر، بطور همزمان و در جریان یک دوره انتخاباتی، یکی از پدیده های جدید تاریخ پارلمانتاریسم و دموکراسی در جامعه سوئد است.

در برابر تضعیف تاریخی بیسابقه موقعیت دو طیف یاد شده در امر بهره گیری از توهم و بیدانسی توده های کارگر، بخش حاشیه نشین قدرت سیاسی بورژوازی یعنی حزب چپ به یک رشد کاملاً جهشی در این انتخابات دست یافت. میزان موفقیت این حزب در جلب آراء کارگران و طبقه متوسط جامعه از بدو تأسیس تا اواسط دهه ۹۰ حتی یکبار هم از حدود ۵٪ بالاتر نرفته بود. در سال ۹۴ به دنبال اوجگیری بیش و بیشتر موج تنفر مردم نسبت به طیف راست بورژوازی، بالاخره توانست قریب ۶٪ آراء شرکت کنندگان در انتخابات را بدست آورد. این رقم در انتخابات اخیر از ۱۲٪ نیز بالاتر رفت. از آنجا که حزب محیط زیست نیز به رغم نام و نشان یا برخی ملاحظات سیاسی متفاوت در مجموع همان خط مشی "حزب چپ" را دنبال میکنند، می توان گفت که طیف چپ قدرت

دولتی بورژوازی در بازی پارلمانتاریستی اخیر حدود ۱۷٪ آراء شهروندان سوئدی را به خود اختصاص داده است. گزارش منابع رسمی و دولتی سرمایه از نتایج انتخابات حکایت از آن داشت که نزدیک به ۳٪ رأی دهندگان نیز بویژه در انتخابات دولتشهرها و مجالس استانی به جریاناتی نظیر حزب سوسیالیست، حزب عدالت سوسیالیستی، حزب مارکسیست لنینیست سوئد و... رأی داده اند.

۲۰٪ مردم از شرکت در انتخابات بطور کلی صرفنظر کردند. این امر نیز در تاریخ دموکراسی سوئد کاملاً بیسابقه بود. اهمیت این مسأله را هنگامی می توان بخوبی درک کرد که ویژگیها و مؤلفه های واقعی ساختار دموکراسی یا در واقع نظم سیاسی سرمایه در جامعه سوئد بخوبی مورد توجه قرار گیرد. سوئد از این لحاظ حتی در قیاس با سایر جوامع غربی دارای تفاوت های بارزی است. طبقه کارگر سوئد بطور زایدالوصفی خود را در داریست رفرمیسم و پایبندی به نظم تولیدی و سیاسی سرمایه منحل کرده است. این یکی از معجزات بزرگ سوسیال دموکراسی است!!! در اینجا و در پرتو برنامه ریزیها و کارکرد سالیان دراز سوسیال دموکراسی، الیناسیون طبقه کارگر و بتوارگی نظم سرمایه در دنیای دید و دریافت کارگران به حداکثر رسیده است. نظم مدنی سرمایه داری در جامعه سوئد بیش از هر مذهب و آیین تئستی در زوایای فکر و عمل روزمره کارگران رسوخ یافته است و این همانگونه که گفتیم دقیقاً از کرامات سوسیال دموکراسی است. حزب سوسیال دموکرات سوئد در یک مسیر طولانی تاریخی طبقه کارگر سوئد را آنچنان به ژرفنای توهمات مسموم بورژوا رفرمیستی فرو رانده است که بخش اعظم کارگران دستکاری مقذور نظم سرمایه داری را تنها راه فرار خویش از مشقات و مصائب موجود تلقی می کنند!!! پارلمانتاریسم، سندیکالیسم، قانونیت و قراردادیت تنها مُسکِن هائی هستند که کارگر سوئدی برای علاج هر درد بی درمان

خویش بدانها متوسل میشود!!! سوسیال دموکراسی به کارگران آموخته است که نظام سرمایه داری آخرین منزلگاه تاریخ انسان است!!! به آنان تفهیم کرده است که هیچ راه خروجی از این مناسبات قابل تصور نیست!!! به کارگران گفته است که تن دادن به استثمار و ستم و فقر و بیحقوقیهای آن از یکسو و چانه زدن با سرمایه داران برای بهبود احتمالی شرایط کار و زیست از سوی دیگر تنها چیزی است که باید بدان بیاندیشند. طبقه کارگر سوئد همسان همه بخشهای دیگر طبقه کارگر جهانی بطور طولانی علیه سرمایه داری پیکار کرده است اما رهنمودهای سراسر خرافه بار و مسموم سوسیال دموکراسی همواره چراغ راه این پیکار بوده است. کارگر سوئدی در پرتو مبارزات خویش توانسته است پاره ای مطالبات اقتصادی و آزادیهای سیاسی خود را بر بورژوازی تحمیل کند اما گستره و دائره نفوذ این مبارزات زیر فشار سنگین آموزشها و ملاحظات سوسیال دموکراسی هیچگاه از مرز پارلمانتاریسم و اتحادیه گرائی و قانونیت و در یک کلام رعایت اصول همزیستی!!! با مقتضیات ارزش افزائی سرمایه فراتر نرفته است.

عضویت کارگران سوئد در سندیکاها و اتحادیه ها از یک رکورد بسیار استثنائی در سطح جهانی برخوردار است. بیش از ۹۵٪ کارگران متشکل؟! و عموماً عضو اتحادیه سراسری **LO** می باشند. این میزان در فرانسه فقط ۱۲٪ است. هر کارگر سوئدی بطور معمول در ۴ تا ۵ انجمن و سندیکا و سازمان عضویت دارد. چیزی که مشابه آن در هیچ نقطه دیگر دنیا یافت نمی شود. شرکت کارگران در انتخابات نیز تا سال ۱۹۹۴ بطور معمول از مرز ۹۰٪ پائین تر نرفته است. این نسبت نیز حتی در قیاس با جوامعی مانند ایران که عدم شرکت آدمها در انتخابات متضمن زندان و شکنجه و قطع کوپن نفت و نان و هزاران بدبختی دیگر است باز هم بسیار بالاست. تمامی این مشخصات یا شواهد یک واقعیت کاملاً دور رویه و

متناقض را در مورد طبقه کارگر سوئد بیان می کند. اینکه پرولتاریای سوئد از یکسو موفق شده است نظم سیاسی و مدنی سرمایه را بنوعی زیر فشار مطالبات محدود رفرمیستی خود قرار دهد و از سوی دیگر تمامی، خواستها، انتظارات و مبارزاتش را یکجا در حصار ماندگاری سرمایه و استثمار و جنایات سرمایه داری محدود سازد.

هدف از طرح تیتروار تمامی این نکات فقط تأکید بر این واقعیت است که کارگران سوئد بطور معمول و بر اساس یک سنت دیرینه سوسیال رفرمیستی عادت دارند که در بازی رایج پارلمانتاریسم و دموکراسی بطور جدی درگیر شوند و این اقدام را نوعی دخالتگری سیاسی و اعمال نقش خویش در سیر حوادث روزمره تلقی می کنند. درست بر همین اساس امتناع کارگر سوئدی از حضور در انتخابات پارلمان یا دولت‌شهرها و مجالس استانی نیز می تواند پدیده ای قابل تعمق در روند عمومی مبارزه موجود میان طبقه کارگر سوئد با سرمایه داری بحساب آید. روشنتر بگوئیم، بخش عظیمی از کارگران ایران حتی ناآگاهترین آنها، بر اساس داده های عینی موجود در حافظه تاریخی یا تجارب مستقیم اجتماعی خود معمولاً پارلمان، انتخابات و حق رأی عمومی را یک دسیسه رایج دولت برای فریب توده ها از یکسو و مشروعیت بخشیدن به دیکتاتوری و جنایات و توحش از سوی دیگر تلقی می کنند. نه فقط کارگر ایران که مردم کارگر و فرودست بیشتر مناطق دنیای سرمایه داری در فهم و قبول این واقعیت با مشکل چندانی مواجه نیستند. دلیل آن نیز کاملاً روشن است. آنان از پارلمان و ماشین دولتی و نظم سیاسی حاکم سوی جنایت، کشتار، خفقان، وحشیانه ترین اشکال بیحقوقی سیاسی و اجتماعی، فقر، گرسنگی، بیخانمانی و سیه روزی مطلق هیچ چیز دیگری ندیده اند. بی تفاوتی این بخش از طبقه کارگر بین المللی نسبت به پارلمانتاریسم و اجتناب وی از غلطیدن به ورطه جار و جنجالهای انتخاباتی یک امر عادی

است. در این کشورها معمولاً زور سرنیزه و خطر زندان و شکنجه و اعدام است که می تواند کارگران را به پای صندوقهای رأی بکشاند. این موضوع اما در مورد کارگر انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، سوئدی و ممالک مشابه به مقدار زیادی متفاوت است و این تفاوت برای کارگر سوئدی از کارگران همه کشورهای اخیر نیز بیشتر است، دقیق تر بگوئیم، تا کنون بیشتر بوده است. طبقه کارگر سوئد به هر حال و با توجه به پاره ای عوامل تاریخی، اجتماعی و سیاسی که در اینجا مجال پرداختن با آنها نیست، در امر بهره گیری از مبارزات محدود سندیکالیستی و سوسیال رفرمیستی خویش و تحمیل برخی مطالبات اولیه صنفی، معیشتی و مدنی اش بر بورژوازی، بیش از کارگران سایر کشورها موفق بوده است. این امر در غیاب یک آلترناتیو شفاف کمونیستی و زیر فشار توهم پراکنی های گسترده سوسیال دموکراسی، کارگر سوئدی را با پارلمانتاریسم و رفرمیسم سخت به هم آمیخته است.

امتناع یک بخش ۲۰ درصدی طبقه کارگر سوئد از شرکت در انتخابات سال ۱۹۹۸ را باید با ملاحظه این فاکتور و بر متن این محاسبات واقعی مورد بحث قرار داد. کارگرانی که از مشارکت در انتخابات خودداری نموده اند، مسلماً از سر عقب ماندگی اجتماعی یا بی تفاوتی سیاسی به این کار اقدام نکرده اند، بالعکس آگاهانه و سنجیده به این نوع واکنش سیاسی دست زده اند. آنان بطور غالب متعلق به جریانات ناراضی تر و نسبتاً معترض تر طبقه کارگر سوئد بوده اند که تا اوایل دهه ۹۰ و حتی تا برگزاری انتخابات سال ۹۴ بخش چپ طرفداران سوسیال دموکراسی را تشکیل می داده اند. اگر این بخش ۲۰ درصدی توده کارگر سوئد را به کارگران طرفدار حزب چپ اضافه کنیم آنگاه با یک جمعیت ۳۰ درصدی از طبقه کارگر مواجه می شویم که بطور واقعی و عملی، آلترناتیوها یا راه حل های اجتماعی و اقتصادی احزاب راست و سوسیال دموکراتیک سرمایه را

بطور جدی مورد اعتراض قرار می دهد. ذکر این نکته در اینجا بسیار مهم است که حزب چپ یا حتی جریاناتی از نوع حزب سوسیالیست، حزب عدالت سوسیالیستی و مشابه اینها بطور قطع هیچ تفاوت اساسی یا هیچ مرز و مرزکشی طبقاتی تعیین کننده ای با سوسیال دموکراسی ندارند. اما از سوی دیگر این نیز کاملاً بدیهی است که اقبال بخشی از کارگران سوئدی به این گرایشات نه از سر باور به حرفها و ادعاهای سیاسی اینان که عموماً حرکتی در جهت ابراز نارضایتی از سیاستهای سوسیال دموکراسی است. برای اینکه تصویر ظاهری واکنش طبقه کارگر سوئد نسبت به وضعیت موجود اقتصادی، اجتماعی خود در نظام کاپیتالیستی و درجه باور یا نا باوری وی به سوسیال فرمیسم، دموکراسی بورژوائی و پارلمانتاریسم را روشن تر کرده باشیم باید به یک نکته دیگر نیز توجه کنیم. اینکه اغلب کارگرانی که در حال حاضر به حزب سوسیال دموکرات رأی میدهند بر خلاف دهه ۷۰ یا سالهای قبل از آن اساساً از سر استقبال نسبت به سیاستها و عملکردهای این حزب نبوده است، بلکه دقیقاً تلاشی است که انجام می دهند تا به مدد آن از خطر بقدرت رسیدن احزاب راست تر بورژوازی جلوگیری بعمل آورند. این حقیقتی است که بیشتر جهتگriها و عکس العملهای طبقه کارگر سوئد از اواخر دهه ۸۰ به اینسوی آن را تأیید میکند. استعفای هزاران کارگر عضو اتحادیه سراسری کارگران **Lo** از عضویت حزب سوسیال دموکرات، فشار گسترده کارگران برای لغو عضویت اتوماتیک اعضای **Lo** در حزب مذکور، شکل گیری جنبش هائی نظیر **Sandvik ,Offensiv ,Dala** و... که اولی یعنی **Dala** در شروع خود پشتیبانی نیرومند چندین هزار کارگر مبارز و شماری از عناصر سرشناس **Lo** را نیز به همراه داشت، تظاهرات گسترده کارگران سراسر سوئد در اکتبر ۹۲ علیه سیاستهای حزب سوسیال دموکرات، تهدید مکرر بسیاری از واحدهای محلی **Lo** به قطع کامل جانبداری

اعضاء خویش از سوسیال دموکراتها، اجتماع چند هزار نمایندگان اعزامی کارگران سراسر کشور در مقابل پارلمان سوئد در سال ۱۹۹۶ برای اعتراض به برنامه اقتصادی ضد کارگری دولت سوسیال دموکرات با شعار معروف " اتحادیه کارفرمایان توصیه می کند، دولت سوسیال دموکرات باجاء مینهد" (SAF bestaller, regeringen verkstaller) تصمیم بخش عظیمی از کارگران سوئد به تشکیل صف جداگانه خود در تظاهرات اول ماه مای ۱۹۹۵ و تحریم پیوستن افراد به راهپیمائی سوسیال دموکراتها که به تعطیل عملی مراسم سنتی حزب در چند شهر بزرگ سوئد منتهی گردید و بسیاری موارد دیگر همه و همه از انزجار عمومی بخش غالب طبقه کارگر سوئد نسبت به سوسیال دموکراسی حکایت می کنند. همه این حوادث گواه روشن این واقعیتند که حتی شمار کثیری از حامیان کنونی حزب سوسیال دموکرات یا در واقع رأی دهندگان به آنها صرفاً به این دلیل در انتخابات پارلمان و شوراهای کمونها یا استانها شرکت می جویند تا از این طریق خطر بقدرت رسیدن احزاب راست افراطی مانند محافظه کاران، لیبرالها و مشابه اینها را دفع نمایند.

موقعیت طبقات اساسی در وضعیت موجود مبارزه طبقاتی

انحطاط تاریخی سرمایه داری همراه با احتضار پارلمانتاریسم و رفرمیسم از یکسو و فقدان آلترناتیو کنکرت و روشن کمونیستی از سوی دیگر دو مشخصه اساسی مبارزه طبقاتی در سرتاسر جهان موجود و از جمله در جامعه سوئد را تعیین می کند. نتایج انتخابات سال ۱۹۹۸ سوئد نیز دقیقاً همین حقیقت و فقط همین حقیقت را مورد تأکید قرار میدهد. تنزل روز به روز سطح معیشت کارگران، امحاء مستمر و خشونت بار

امکانات اجتماعی توده های کارگر، از بین رفتن تدریجی تأمین اجتماعی و امنیت شغلی، توسعه بیکاری، رواج فزاینده فساد و ارتشاء و ناامنی، عریان شدن هر چه بیش و بیشتر ابتذال و یاوگی مفاهیمی مانند حق رأی همگانی، قانونیت، قراردادیت، مدنیت، دموکراسی و حقوق مدنی یا شهروندی در نظام سرمایه داری، تعرض بی وقفه احزاب راست، سوسیال دموکرات و چپ سرمایه به دستاوردهای اجتماعی و حقوقی جنبش کارگری، بی اعتبار شدن و گنبدیدگی عریان جنبش اتحادیه ای، انحلال همه سوبه گرایشات چپ و سوسیال دموکرات سرمایه در جریانات راست و راست تر بورژوازی و مبتذل شدن مرزهای تصنعی تا کنون موجود میان آنها، بازپردازی و تحکیم روز افزون سازمانهای پلیسی، امنیتی، انتظامی و نظامی سرمایه برای مقابله با جنبش کارگری و تحولات بسیار دیگری از این قبیل خطوط اساسی و تیرهای درشت تاریخ سیاسی کشورهای اروپای غربی و شمالی را در تمامی طول دهه های ۸۰ و ۹۰ تشکیل می دهد. به بیان دیگر آنچه که تا اواخر دهه ۷۰ بنوعی جوامع باصطلاح دموکراسی را از سایر بخشهای دنیای سرمایه داری متمایز می کرده است اینک دیربست که پروسه فروپاشی و اضمحلال جدی خود را آغاز کرده و با سرعت تمام به پیش رانده است. کارگر سوئدی تا سالهای آخر دهه ۷۰ در زیر فشار بار سنگین توهم و بیدانسی از یکسو و دلمشغولی به پاره ای امکانات رفاهی و حقوق اجتماعی یا سندیکالیستی از سوی دیگر در مجموع حزب سوسیال دموکرات را حزب خود تلقی میکرد. از برنامه های اقتصادی و سیاستهای اجتماعی این حزب جانبداری مینمود. در انتخابات پارلمان و شوراهای کمونی یا استانی با احساس مسؤلیت و خودجوش شرکت میکرد تا تعادل قوای سیاسی را بنفع حزب مذکور تغییر دهد. این وضع امروز بطور جدی تغییر کرده است. حزب سوسیال دموکرات تمامی تفاوتهای صوری خود با احزاب راست تر سرمایه داری را کنار گذاشته

است و در بسیاری موارد سنجیده تر و مؤثرتر از گرایش‌های راست‌تر بورژوازی مصالح و مقتضیات سودآوری سرمایه‌های سوئدی را بر شرائط کار و استثمار و زیست مدنی یا اجتماعی کارگران بار میکنند. سوسیال دموکراسی خواهان تغییر قوانین کار سوئد بنفع بورژوازی و علیه حتی جنبش اتحادیه‌ای کارگران است. خواهان لغو حق اعتصاب به سود سرمایه داران، خواستار محدودیت بیش و بیشتر تمامی اشکال بیمه‌های اجتماعی کارگران، کاهش تمامی انواع مالیات مربوط به طبقه سرمایه دار و جبران آن از طریق فشار گسترده و فزاینده بر سطح معیشت طبقه کارگر است. سوسیال دموکراسی مجری و مبلغ کاستن از امکانات درمانی و آموزشی با هدف افزایش سود سرمایه داران و بالا بردن ظرفیت رقابت سرمایه اجتماعی سوئد در بازار جهانی است. کاسه داغ تر از آش اتحاد بورژوازی اروپا علیه طبقه کارگر اروپا و جهان است. سوسیال دموکراسی همواره و بطور مادرزاد چنین بوده است اما هیچگاه و در هیچ دوره‌ای مجبور نبوده است که واقعیت‌گریه و ضد کارگری خود را تا این اندازه برملا سازد. خود این امر یعنی اجبار سوسیال دموکراسی به مقابله آشکار با جنبش کارگری و همداستانی جامع‌الاطراف این جریان با راست افراطی بورژوازی یکی از پدیده‌های قابل توجه تاریخ مبارزه طبقاتی در طول این سده است. ممکن است عقب مانده ترین قشر کارگران در این یا آن جامعه اروپای غربی ریشه این تغییرات را مثلاً در تفاوت میان کارگر دوستی امثال اولاف پالمه با راستگرایی رهبران جدید سوسیال دموکراسی جستجو کنند! اما فشار واقعیت‌های اجتماعی بیش از آن است که جایی برای جدی گرفتن این حرفها در افکار عمومی طبقه کارگر باز شود. این بحث که بدون از بین بردن رفاه اجتماعی و تنزل حداقل معیشتی کارگران و بدون الغاء حقوق اولیه سندیکالیستی طبقه کارگر نمی‌توان سودآوری سرمایه‌ها و بقای نظام سرمایه داری را تضمین کرد ورد زبان تمامی نمایندگان رسمی

بورژوازی از راست ترین تا چپ ترین آنهاست. هر کارگری به هر اندازه هم که عقب مانده باشد اگر فقط ترجیح بند کلام این سیاستمداران قباحتهای نفهم سرمایه را گوش داده باشد، علی الاصول درک کرده است که منحنی راست و چپ نمائی سوسیال دموکراسی را فقط بر روی محورهای مختصات سود و زیان سرمایه می توان بخوبی تعمق کرد. احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی و از جمله سوسیال دموکراسی سوئد در سالهای شروع نیمه دوم این قرن تا پایان دهه هفتاد از منادیان وقیح "دولت رفاه سرمایه" و ابزار موفق تحمیل این خرافه های مسموم بر طبقه کارگر اروپا بوده اند. آنان در زمانی به تبلیغ این انگاره های مخرب در میان کارگران اقدام می کردند که سرمایه بین المللی یکی از پر اعتلاترین دوران جهانی شدن و توسعه انباشت جهانی خود را پشت سر مینهد. حجم عظیم سودهای کلان سرمایه های انحصاری غرب بر متن گسترش روز به روز انباشت امپریالیستی سرمایه در اقصی نقاط دنیا به آنان اجازه میداد که در مقابل درخواستهای محدود طبقه کارگر جوامع بومی انعطاف نشان دهند و سموم مرگبار پای بندی به رفرمیسم و پارلمانتاریسم و سندیکالیسم و دولت رفاه بورژوائی را در لایه های کدر شده ذهن میلیونها کارگر کشت کنند. سوسیال دموکراسی در آن زمان می توانست ماهیت سیاه ضد کارگری خود را با قشر نازکی از ژست های دروغین و عوامفریبانه کارگر دوستی یا ظاهر ریاکارانه تر و خدعه آمیزتر همبستگی با جنبش های حق طلبانه مردمی استتار کند. پالمه ها می توانستند در کنار کاستروها بر ماشینهای رویاز سوار شوند و در برابر صفوف کارگران سوندی قیافه چپ بگیرند و بار سنگین توهم و ناآگاهی کارگران اروپائی را باز هم سنگین تر کنند. نظام سرمایه داری اینک موضوعیت چنین وضعی را تاریخاً و برای همیشه منتفی ساخته است. دوران قبول سفارشات رفرمیسم توسط سرمایه بطور تاریخی سپری شده است. زمانی که سرمایه

به خواست کارگران دائر بر تأسیس بیمارستان و ایجاد مدرسه گردن می نهاد دیگر به گذشته دور تاریخ ملحق شده است. اگر قرار است نظام سرمایه داری باقی بماند فقط یک راه بیشتر در پیش روی ندارد. تحمیل بیشترین گرسنگی ها، عمیق ترین بیحقوقی ها، دهشتناک ترین استثمارها بر توده های کارگر دنیا، تعطیل بیمارستانها، بستن مدرسه ها، باز پس گرفتن تمامی حقوق بدست آمده و در یک کلام توسعه بی امان سیه روزی و فلاکت و بیخانمانی میلیاردها کارگر در سرتاسر دنیا، این تنها مسیری است که سرمایه می تواند روزهای باقی مانده حیات ننگین خود را بر آن بگذراند. بیاد داشته باشیم که وقتی از گره خوردگی حیات سرمایه داری به اعمال تمامی این جنایتها و توحشها صحبت می کنیم، دقیقاً کشورهای اروپای غربی را در مد نظر داریم و الا تکلیف مابقی بخشهای دنیای سرمایه داری بتمام و کمال روشن است. سیستم کاپیتالیستی در آسیا، امریکای لاتین، افریقا، استرالیا و حتی امریکای شمالی هیچگاه و در هیچ شرائطی به رعایت حقوق اولیه کارگران یا به تأمین مطالبات ابتدائی اقتصادی و معیشتی آنان تمکین نکرده است که اینک و از این ببعد بخواهد آنها را باز پس بگیرد. آنچه که آینده سرمایه داری را از گذشته آن در آسیا و افریقا و امریکای لاتین متمایز خواهد کرد صرفاً و صرفاً تشدید سبانه استثمار کارگران، هارتر شدن و درنده تر شدن دیکتاتوریهای نظامی و پلیسی، توسعه بازهم بیشتر شکنجه گاهها، افزایش روتین حمام خونها، گسترش ددمنشی ها و کشتارهای همگانی، وسعت بیسابقه ابعاد گرسنگی و سیه روزی و بیکاری و فقر و فلاکت و بیخانمانی و بالاخره دمیدن در تنور جنگهای شوم ناسیونالیستی و قومی خواهد بود.

تاریخ سرمایه داری اساساً و بی کم و کاست تاریخ تحمیل دهشتناک ترین شرائط کار و زیست بر توده های کارگر، تاریخ مکیدن خون کودکان، تاریخ بارکشی شبانه روزی از زنان، داستان سیاه زجرکش نمودن میلیاردها کارگر

در اعماق معدنها، قصه شوم مثله کردن نسلهای متوالی کارگران در لای چرخ ماشینها و زنده به گور ساختن میلیونها کودک و پیر و جوان در زیر آوار کارگاههاست. تاریخ سرمایه داری در تمامیت خود تاریخ تاخت و تاز سفاک ترین دیکتاتوریهها، برپائی بیشترین زندانها و شکنجه گاهها، راه اندازی هولناکترین حمام خونها، تاریخ آشویتس ها، دیرباسبین ها، حلبچه ها، قارناها، ویتنام ها، تاریخ ترکتازی نازیست ها، پان اسلامیت ها، گلیست ها، جمهوریخواهان و دموکراتهای امریکائی، تاریخ وحشیانه ترین جنگهای امپریالیستی، تاریخ سوزاندن و خاکستر کردن میلیاردها انسان معصوم و بی پناه است.

حقوق مدنی، آزادی و انسانگرایی در دوران سرمایه داری فقط یک معنا دارد. اینکه جنبش کارگری و مبارزات حق طلبانه انسانها توانسته باشد این حقوق و آزادیها را با اتکاء به نیروی پیکار خویش بر بورژوازی تحمیل کند و اینکه بورژوازی تحمل این حقوق انسانی را با انسداد مجاری سود و انباشت سرمایه هایش و لاجرم با مرگ واقعی نظام سرمایه داری در تلاقی احساس نکند. بزک دموکراسی و مدنیت و حقوق بشر بورژوازی در کشورهای غربی از سالهای بعد از جنگ دوم امپریالیستی تا امروز ژست عاریتی سراسر ترفندی بود که فقط با فاکتورهای معینی چون رونق گسترده بازار انباشت در حوزه های نوین صدور سرمایه، فشار مؤثر مبارزات توفانی طبقه کارگر بین المللی و بویژه هراس و دهشت بورژوازی جهانی از کمونیسسم معنی پیدا میکرد. نظام سرمایه داری اینک مؤلفه نخست را تاریخاً از دست هشته است. بحران جاری این سیستم بحرانی بی بازگشت است. سرمایه در طول ۲۰۰ سال بحرانهای متعددی را پشت سر نهاده است. در پی هر بحران متمرکزتر شده است و با ترکیب ارگانیک بسیار بالاتری روند جدید انباشت خود را آغاز نموده است. در پروسه طولانی و تاریخی تمرکز خود کلیه دستاوردهای علمی بشر و تمامی ابداعات

تکنیکی و اطلاعاتی و مدیریت و همه چیز را برای افزایش بارآوری کار اجتماعی و پشبرد فرایند خودگستری خود بکار گرفته است. در این راستا سرتاسر کره زمین را در چهار چوب تقسیم کار کاپیتالیستی دلخواه به حوزه انباشت و سامان پذیری خود پیوند زده است. بطور مکرر حوزه های تازه ای برای انباشت و بازارهای جدیدی برای دورپیمائی و فروش کالاهایش جستجو نموده است. سرمایه در این روند شدت استثمار کارگران و میزان جدائی توده های کارگر از محصول کار خویش را تا حداکثر ممکن عمق داده است. بحرانهای سرمایه داری از درون همین فرایند و به مثابه کارکرد اجتناب ناپذیر درونمایه متناقض سرمایه یکی پس از دیگری و هر بار بسیار کوبنده تر و ویرانگرتر از گذشته بوقوع پیوسته اند. سرمایه بین المللی در امتداد تحمل تمامی این بحرانها و بکارگیری کلیه اهرمها و مکانیسم های خنثی سازی آنها سرانجام از لحاظ بالا رفتن ترکیب ارگانیک و پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش به بلندترین قله بحران خیزی خود صعود کرده است. ظرفیت موجود سرمایه جهانی برای مقابله با بحران دیرپای جاری فقط و فقط به توان بورژوازی برای تعمیق هر چه دردناکتر استثمار همه بخشهای طبقه کارگر بین المللی، توسعه هر چه ممکن فقر و بیحقوقی و سیه روزی توده های کارگر و فرودست در سرتاسر دنیا محدود گردیده است. در چنین وضعی حتی نیرومندترین بخشهای سرمایه جهانی یعنی سرمایه اجتماعی کشورهائی که بالاترین سهم اضافه ارزش تولید شده توسط پرولتاریای جهانی را به خود اختصاص می دهند نیز برای جلوگیری از انسداد مجاری سود خود راهی سوای تعرض، تعرض و باز هم تعرض علیه سطح معیشت و حقوق اولیه همه کارگران دنیا و از جمله طبقه کارگر همین کشورها در پیش روی ندارند. و درست در همینجاست که سوسیال دموکراسی بعنوان نماینده ای از نمایندگان نظم تولیدی و سیاسی و مدنی سرمایه ناگزیر است که بیش از هر زمان دیگری

خود را کشف حجاب کند، تمامی آنچه را که تا دیروز به اعتبار عوامفریبی حول آنها برای خود کسب هویت می کرده است یکسره دور اندازد. ردای وسوسه ساز دولت رفاه، عدلت اجتماعی یا حقوق سندیکیالیستی دیگر نه فقط بر اندام ناموزون، دژخیم وار و سرتاسر خالکوب سوسیال دموکراسی اصلاً سازگار نیست که پوشیدن آن حتی با همان هدف معین عوامفریبی نیز می تواند توقع آفرین و خطرناک باشد. اکنون قریب دو دهه است که سوسیال دموکراسی در بار کردن همه مصائب و نکبت و ادبار سرمایه بر زندگی کارگران از نیروهای طیف راست تر بورژوازی پیشی گرفته است، نه به این دلیل که آتش حرص و ولع جریانات راست تر برای اعمال توحش و جنایت و بیداد سرمایه بر کارگران شعله ورتتر نیست، بلکه تنها به این دلیل که آنچه را آنان قادر به انجامش نیستند، سوسیال دموکراسی با چالاکی خودویژه اش در امر فریب و مسخ توده ها بهتر از عهده اجرایش بر میآید. کارنامه سیاه دولت سوسیال دموکرات سوئد در فاصله میان ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸، کارنامه سیاه تر حزب کارگر انگلیس در دوره پارلمانی جاری و آنچه که سایر احزاب طیف چپ بورژوازی در اروپای سالهای اخیر به اجرا گذارده اند همگی شواهد زنده این واقعیت شومند. حزب سوسیال دموکرات سوئد در چهارسال قبل درست چند روز بعد از کسب ۴۶٪ آراء شهروندان به چنان ترکتازی شرارت آمیزی در کار مثله کردن امکانات اجتماعی موجود کارگران دست زد که احزاب راست تر سرمایه به دلیل هراس از جنبش کارگری حتی احتمال اجرای موفقیت آمیز چنین تعرضی را به خواب نیز نمی دیدند. انحطاط تاریخی سرمایه داری هیچ مفری برای هیچ نوع ژست عوامفریبانه از سوی هیچ جناح بورژوازی باقی نمی گذارد. امروز دیگر نه فقط ماشین سواری مشترک با کاستروی اردوگاهی مطرود کاخ سفید در خیابانهای استکهلم به صلاح سوسیال دموکراسی نیست که حتی گفتگو با "گودرون شیمان" تائب

از اروکمونیسم ضد کمونیستِ موسوم به چپ هم باید با هزاران شرط و شروط مقید گردد.

دموکراسی، پارلمانتاریسم، سندیکالیسم و جنجال رفاه اجتماعی دیگر برگه‌های برنده‌ی روز برای بورژوازی نیستند. رکلام تمکین بورژوازی به این مقولات دیگر به "زنجیر عدالت انوشیروان"!!! می ماند و فقط خرهایی از سیاق همان خر معروف آن زمان یا نوع قرن بیستمی آن مانند اصحاب حزب توده و اکثریت و کانون نویسندگان می توانند فریب آن را بخورند و یا خود برای دیگران فریبکاری کنند. سرمایه باید بر طبیعت واقعی و راستین خود بر تند. بورژوازی اروپای غربی باید راه اقارب طبقاتی خود در افریقا، امریکای لاتین و آسیا را در پیش گیرد. "میکروسافت" باید در انتهای هر سال به تنهایی بیش از تمامی دار و ندار سالانه یک میلیارد سکنه کره زمین سود داشته باشد. یاس و ولو و اریکسون و بنز و پژو و صنایع نظامی و بانکهای بزرگ اروپا نیز هر کدام در جای خود باید به نرخ سودهایی در مدار میکروسافت دست یابند تا عجلتاً شرائط بازتولید خود را تولید کنند. دولتهای بورژوازی از هر نوع که باشند باید مقتضیات تحقق چنین نرخ سودهایی را چاره گری کنند. این به زبان ریاضی یعنی آخرین ته مانده های کار لازم کارگران را به کار اضافی برای سرمایه داران مبدل سازند. آنچه در اروپای دو دهه اخیر جریان یافته است دقیقاً همین بوده است. انحطاط سرمایه داری مشهودترین واقعیت تاریخ عصر در سرتاسر جهان کنونی است. مفاهیمی از قبیل رفرم یا اصلاحات اجتماعی که در گذشته خیلی دور با مضمون نوعی بهبود در شرائط کار و زندگی مردم حربه دست بورژوازی برای فریب کارگران بود اینک حتی در کعبه عشاق رفرمیسم بطور بی چون و چرا با معنا و محتوای جدیدی بر روی آنتن های خبری گزارش می گردد. رفرم دیگر یعنی از بین بردن بیمه بیکاری، یعنی خط کشیدن بر بیمه دارو و درمان، یعنی بستن مدرسه ها

و بیمارستانها، یعنی ساقط کردن کارگران از حداقل معیشتی و بالاخره یعنی بیکارسازیهای گسترده همگانی. سرمایه جهانی در واپسین دمان حیات تاریخی خود همچون مجرمان هراسناک مذهبی محتضر، یا مستان بی تعادل آخر شب ظاهر و باطن خود را یکی می کند و تثلیث سجاده و صلیب و سرنیزه را در خلوص مطلق سرنیزه به توحید تکامل می بخشد.

انحطاط عینی و بالفعل سرمایه داری شانس عوامفریبی بورژوازی را بسیار تنزل داده است. سندیکالیسم، پارلمانتاریسم و دموکراسی دیگر هیچ گيرائی چندانی برای فریب کارگران ندارد. آنان چندان و ابتذال این سناریوی کاذب را تاریخاً اما شدیدتر و عریانتر از همیشه در دو دهه اخیر بطور لحظه به لحظه تجربه کرده اند. رمز اجتناب جمعیت ۲۰ درصدی کارگران سوئد از شرکت در انتخابات پارلمان و مجالس محلی نیز دقیقاً در همین نهفته است. ارقامی که بالاتر پیرامون چگونگی برخورد طبقه کارگر سوئد به انتخابات ۹۸ ردیف کردیم بدون هیچ تعبیر و تفسیری انزجار واقعی بیش از ۷۰٪ توده های کارگر از تمامی احزاب سیاسی راست و چپ سرمایه و خستگی عمیق آنان از نمایش تکراری و ملال آور پارلمانتاریسم یا دموکراسی را بنمایش می گذارد. این ۷۰٪ یا عملاً از رفتن به پای صندوقهای رأی خودداری کرده اند و یا اگر از آنان پرسیده شود که چرا به حزب چپ، محیط زیست یا حزب سوسیال دموکرات رأی داده اند؟ در پاسخ همگی یک چیز خواهند گفت. اینکه خواسته اند از بر هم خوردن تعادل قوای موجود به نفع احزاب راست تر و هار تر بورژوازی جلوگیری نمایند. این نکته را تقریباً تمامی احزاب حاکم و اپوزیسیون سرمایه نیز بطور کم و بیش درک میکنند. عبارت "خسته شدن مردم از سیاستهای احزاب و احزاب سیاسی موجود" ترجیح بند واحد فرمولبندی های سیاسی تمامی این جریانات در تحلیل شکستهای دستجمعی خویش یا توضیح زمینه های فرار توده ها از پارلمانتاریسم است.

در روزهایی که انبوه عقب ماندگان سیه فکر سیاسی ایرانی و غیر ایرانی در داخل ایران و در سطح تمامی جهان برای رسیدن به ذره ای دموکراسی و حقوق مدنی و سکولاریسم در معبد شقاوت و سبوعیت آکنده از خون و گند سرمایه به بست نشینی و شناخوانی و طریقت و سلوک مشغولند، و درست در همان لحظاتی که این کودن ترین و بی مایه ترین نسلهای تاریخ بشر به عاملان کشتار هزاران کارگر و به سلاخان قداره بند حمام خون اوین دخیل می بندند تا جرعه ای دموکراسی دریوزگی کنند، آری درست در همین روزها و لحظات بورژوازی اروپا از راست تا چپ در تمامی وجوه پراتیک و حرفهای روزمره اش با صراحت تمام اخطار می کند که تمکین وی به دموکراسی و حقوق مدنی در گذشته فقط یک بازی بی مزه دوران جوانی اش بوده است. سر پیری مجال معرکه گیری نیست! تصمیم بورژوازی آنقدر جدی است که کارگر اروپائی نیز برغم تمامی توهم تا کنونی اش به سوسیال دموکراسی و رفرمیسم و سندیکالیسم و پارلمانتاریسم اینک بر آن می شود تا عمق ابتذال و ترفند بودن این سناریوهای سرگرم کننده بورژوائی را بیشتر و بیشتر درک کند. بورژوازی اروپا در سالهای آینده به زبان خمینی ها، لاجوردیها، پینوشه ها، صدامها سخن خواهد گفت. همچنانکه کارگر اروپائی و ایرانی و امریکای لاتینی نیز در انزجار از رفرمیسم و پارلمانتاریسم و سندیکالیسم یا هر نوع دل بستن به حقوق انسانی در نظام کاپیتالیستی به ادراکات واحدی دست خواهند یافت.

ویژگی تاریخی وضعیت موجود جنبش کارگری

نکاتی که گفتیم از پاره ای جهات بیانگر هیچ شرایط تازه ای برای جنبش کارگری دنیا نمی باشد. شدت استثمار و بیحقوقی ناشی از مناسبات کاپیتالیستی، سرشکن شدن تمامی بار بحران و انحطاط سرمایه داری بر

گرده طبقة کارگر، سیه روزی، بیخانمانی و مشقات و مصائب بی انتهای بردگی مزدی همه و همه پدیده های مادرزاد سرمایه داریند. بحث ما پیرامون اهمیت وضعیت موجود نیز اساساً به این موارد رجوع نمی کند. ما بر روی مؤلفه های معینی درنگ میکنیم که در تاریخ جنبش کارگری بین المللی بطور واقعی تازگی دارند. تاریخ جنبش کارگری در تمامی صد و پنجاه سال اخیر تاریخ دلبستگی و تعلق خاطر بخشهای وسیعی از طبقة کارگر به آلترناتیوهای بورژوائی و متابعت از جریانات سوسیال رفرمیستی منادی این آلترناتیوها بوده است. انقلابات گسترده و خونبار در نقاط مختلف دنیا زیر لوای کمونیسم اما برای برقراری سرمایه داری دولتی!!، در زیر پرچم سرخ انترناسیونالیسم اما با هدف استقرار سرمایه داری مستقل و ملی!!، با نام کمونیسم اما برای برپائی دموکراسی خلق!!، زیر علم و کتل سوسیالیسم اما در جهت جاودانه کردن پارلمانتاریسم و مناسبات کار مزدوری!!.

گذشته یک قرن و نیمه مبارزات طبقة کارگر بطور بسیار دردناکی با این تنشها و تندسها آمیخته بوده است. روند جاری جنبش کارگری بطور قطع مبین هیچ گسست واقعی خاصی از این تندسها و جهتگیریها نیست اما یک چیز در این میان کاملاً تازه و نوظهور است. تمامی افقها و آلترناتیوهای بورژوائی یا در واقع تمامی راه حلهای تأمین حداقل معیشتی مردم کارگر و فرودست دنیا در چهارچوب تمکین به مناسبات بردگی مزدی تاریخاً به انتها رسیده است. بنیان مادی این بن بست بی گشایش تاریخی بطور مفروض در حدت بیسابقه تناقضات سرمایه داری نهفته است. این نکته ای است که در جای خود به بحثی مشروح تر نیازمند است. چیزی که ما در یک نوشته جداگانه بدان خواهیم پرداخت. هر چند که مظاهر و شواهد مربوط به میزان شدت و پیچیدگی این تناقضات حداقل از چند دهه پیش به این سوی جریان روتین کار و زندگی بشر در سرتاسر کره

زمین است و از این لحاظ حتی بدون اقامه برهان مبرهن است. این امر یا این واقعیت اقتصادی رابطه سرمایه، بنوبه خود و در سطح سیاسی، ورشکستگی تمامی چشم اندازها و راه‌های سوسیال‌رفرمیستی میلیتانت یا غیرمیلیتانت گریز از مصائب و سیه‌روزیهای جامعه طبقاتی را عمیقاً سترون کرده و به بن بست کشانده است.

در باره سوسیال‌دموکراسی و برآمد آن در جنبش کارگری اروپا یا تمکین طبقه کارگر جوامع غربی به رفرمیسم در نیمه اول قرن جاری پیشتر اشاره کردیم. انقیاد و دنباله روی همه سوسیال‌گنبدش کارگری کشورهای آسیائی، امریکای لاتین و افریقا از چشم اندازهای سوسیال‌خلقی و ناسیونالیستی نیز پدیده کاملاً آشنائی است که بخش تاریک دیگری از تاریخ مبارزات طبقه کارگر را در طول بیش از چندین دهه تشکیل داده است. هر کدام از این دو روند در دوران وقوع خود از پایه‌های اقتصادی مشخصی برخوردار بوده‌اند. صدور گسترده سرمایه‌های غربی به حوزه‌های نوین انباشت در سه قاره یاد شده از آغاز این قرن به بعد در غیاب آلترناتیو سوسیالیستی به خودی خود راه‌های بورژوائی خروج از بن بست تاریخی نظام فئودال را حتی در میان توده‌های کارگر کشورهای جامعه مقبولیت می‌پوشاند. امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی در آن زمان می‌توانست بخشهایی از طبقه کارگر را نیز بسوی خود جلب کند. توسعه کاپیتالیستی جوامع مورد بحث باز هم در غیاب آلترناتیو کمونیستی، اپوزیسیونهای بورژوائی گوناگون را در میان کارگران و توده‌های فرودست حیثیت و اعتبار می‌بخشید. به لیبرالهای غربی اجازه میداد که پرچم ترقیخواهی و میهن پرستی ضد کارگری خویش را بر فراز سر جنبش کارگری به اهتزاز درآورند. اگر لیبرالها شانس زیادی در این زمینه کسب نمی‌کردند یقیناً احزاب برادر همه فضای سیاسی اعتراضات کارگری و توده‌ای را زیر نفوذ خود داشتند. در برهوت فئودالی زیر فشار راه‌های کاپیتالیستی توسعه اجتماعی یک

لیبرال سست عنصر مفلوک و عاجز مانند مصدق نیز می توانست با علم و کنتل نمایشی شعار "ملی کردن نفت" لقب "قهرمان ملی" کسب کند!!
آئنده و مندلا و ناصر و سوکارنو و لومومبا و بن بلا می توانستند هر کدام برای خود پرچمدار جنبش رهائی بخش باشند!!! ما بارها با تمامی تأکید و وضوح و به مشابه یک بنیان استوار فکری و نظری گفته ایم که که در تمامی این مراحل و موقعیت ها وجود آلترناتیو راستن کمونیستی می توانست جهتگیری جنبش کارگری را کاملاً تحت تأثیر قرار دهد. اما به هر حال فقدان چنین راه حلی هر حرفی علیه امپریالیستهای غربی حتی حرف شرکای سرمایه دار مستقیم آنها، هر جمله ای علیه سلطنت مطلقه سرمایه انحصاری حتی از سوی سوگند خوردگان و قیح رژیم پادشاهی و بالاخره هر انتقاد کاملاً بی محتوایی نسبت به مظالم فئودالی ولو از جانب فئودالهای استثمارگر برای خود جا و مکانی در درون جنبش های اعتراضی کارگران و دهقانان دست و پا می کرد. این دوره هر چند نه بطور کامل اما تا حدود زیادی به پایان رسیده است. بخش عظیمی از جنبش کارگری بین المللی اپوزیسیون نمائی بورژوائی را در وجود مختلف تجربه کرده است. از این مهمتر نظام سرمایه داری وارد چنان فازی از احتضار و انحطاط خود شده است که زبان بیشرم ترین مدافعان فکری و سیاسی اش را نیز سخت بسته است.

طبقه کارگر و آلترناتیو کمونیستی

تا اینجا فقط به یکی از دو مشخصه اصلی موقعیت موجود مبارزه طبقاتی در اروپای غربی یعنی بی اعتبار شدن بیش و بیشتر آلترناتیوهای بورژوائی، یأس و سرخوردگی کارگران از پارلمانتاریسم و دموکراسی و سندیکالیسم و مشابه اینها اشاره کردیم. ویژگی دوم و بسیار اساسی تر و

پر اهمیت تر از مؤلفه نخست مسأله بی آترناتیوی طبقه کارگر و سردرگمی عمیق این طبقه در یافتن راه بردن رفت خویش از چنگال اختاپوس سرمایه است. کارگر سوئدی و اروپائی همسان کارگران تمامی دنیای موجود از لحاظ داشتن یک دورنمای روشن، زنده، بالفعل و عملی برای رفتن از نظام سرمایه داری و برپائی نوع جدیدی از سازمان کار و زیست و مدنیت در وضعیتی بسیار اسفبار و دردناک قرار دارند. احزاب راست سرمایه نه، سوسیال دموکراسی نه، چپ بورژوازی نه، پارلمانتاریسم نه، جنبش اتحادیه ای و سندیکالیستی نه، سبزها نه، اردوگاهیان سابق و لاحق نه، در یک کلام اشکال تجربه شده رفرمیسم نه، همه اینها و نظائر اینها نه، بالاخره چه چیز آری؟؟؟ این سؤال اساسی و حیاتی و به بیان دقیق تر حیاتی، ترین، عاجل ترین، بالفعل ترین و حادثترین سؤال جنبش کارگری اروپا و جنبش کارگری سراسر جهان است. هیچ نیازی نیست که آدم این پرسش را با همین فرمولبندی ساخته و آماده از زبان این کارگر و آن کارگر عضو **Lo** ، **Laybour** یا فلان اتحادیه کارگری فرانسه و ایتالیا و آلمان بشنود تا به صحت آن ایمان بیاورد. چنین انتظاری بسیار بی معنی و عمیقاً ساده لوحانه است. مبارزه طبقاتی فرهنگ خاص خود را دارد. جمعیت ۲۰ درصدی کارگرانی که روز انتخابات سوئد را در خانه ماندند تا بر صورت بیحیای سوسیال دموکراسی تف بیاندازند، با عمل خود همین سؤال را بطور جدی طرح کردند. آن جماعتی که امسال بجای حمایت از سوسیال دموکراتها به حزب چپ رأی دادند نیز سؤالشان همین بود. انبوه کارگرانی که "بُغْضًا لِلْعَمْرِ وَ نَه حُبًّا لِلْعَلَى" به سوسیال دموکراتها رأی دادند نیز همین سؤال را دل داشتند. همه اینها اعم از رأی دهندگان و تحریم کنندگان به این دلیل به چپ یا سوسیال دموکراسی رأی می دادند یا نمی دادند که هیچ آترناتیو ملموس اکتوئل عملی قابل اتکاء و مورد اطمینانی برای خلاص شدن از شر تمامی این چپ و راست

های سرمایه در برابر خود نمیدیدند. حزب چپ، سبزها، سوسیالیستهای تروتسکیست و سایر رفرمیستهای نو و کهنه هیچکدام سوای نشخوار کنسروهای فاسد شده دهه ۷۰ سوسیال دموکراسی هیچ حرف دیگری نداشتند. مرز و مرزکشی های صوری و بی مایه این جریانات با سایر نمایندگان حاکم و اپوزیسیون بورژوازی هیچ افق متفاوتی در مقابل طبقه کارگر نمی گشاید و لاجرم هیچ جنبش نوینی را در درون این طبقه دامن نمی زند. درست به همانگونه که جار و جنجال سکولاریسم و مدرنیسم منصور حکمت اگر هم احياناً به گوش یک کارگر ایرانی می رسید مسلماً هیچ فندی را در دل وی آب نمی کرد. تاریخ مبارزه طبقاتی بر تند پیچ بسیار حساسی قدم گذاشته است. رفرم دستکاری کردن و رنگ و لعاب زدن مناسبات کار مزدوری هیچ دردی از مردم کارگر و فرودست را در هیچ گوشه ای از دنیا درمان نمی کند. بار عظیم رنج و درد و بیحقوقی و فلاکتی که سیستم کاپیتالیستی بر گرده کارگران بار کرده است با افزایش و کاهش چند سنار بیمه بیکاری یا حق اولاد هیچ تقلیلی نمی پذیرد. اگر قرار است که سود خالص ۱۰ انحصار بزرگ سوئدی از کل درآمد سالانه ۵۰۰ ۰۰۰ خانوار یا در واقع ۲ ۰۰۰ ۰۰۰ شهروند این کشور بیشتر باشد. وقتی بناست که سود ویژه این شرکتها در هر سال از کل دار و ندار سالانه ۲۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ انسان ریز و درشت آسیائی یا افریقائی تجاوز کند، اگر قرار بر این باشد که سود خالص فقط میکروسوفت در پایان هر سال از تمامی مخارج و درآمد ۵۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ سکنه نفرین شده کره زمین بالاتر رود، دیگر تکلیف زندگی طبقه کارگر بین المللی کاملاً روشن است. آخرین ته مانده های حداقل معیشتی کارگران باید در سیل فنانای سود سرمایه ذوب شود. سرمایه جهانی بدون دستیابی به چنین نرخ سودهایی قادر به ادامه انباشت خود نیست و طبقه کارگر برای تولید این سودهای کلان هیچ راهی به زنده ماندن در پیش روی خود ندارد. چون و

چرا با سرمایه داری برای برای تعرض کمتر به سطح معیشت موجود کارگران بی معناترین یا ابلهانه ترین کارهاست و درست بر همین اساس تمامی جار و جنجال اپوزیسیون چپ برای یافتن جای پائی در میان کارگران ره به هیچ کجا نمی برد. سردرگمی، انقلاب گریزی و تردید طبقه کارگر به کمونیستها حتی کمونیستهای راستین در عین انزجار آنان نسبت به جریانات رسمی راست و چپ بورژوازی یک پدیده واقعی و به بیان دقیق تر یکی از جدی ترین و پیچیده ترین مسائل موجود تاریخ است. کارگران دنیا از استثمار و ستم و جنایات و بربریت و بیحقوقی سرمایه داری هر چه دردناکتر بستوه آمده اند و راه فراری می جویند. اما هیچ جریان سیاسی چپ، هیچ بخشی از کمونیستها هیچ چشم انداز واقعی روشنی برای خلاصی از این محبس مرگ در مقابل آنان تصویر نمی کند. همه از کاهش و افزایش مالیات، از دولتی شدن و خصوصی شدن سرمایه، از فشار کمتر یا بیشتر بر سطح معیشت موجود کارگران حرف می زنند. برد اعتراض هیچ جریان چپ در هیچ کجای دنیا تا آنجا که به معادلات واقعی و زمینی بر می گردد از بود و نبود چادر، از بیکاری کمتر و چند سنار دستمزد بیشتر فراتر نمی رود. طبقه کارگر در صدر و ذیل این حرفها هیچ چیز تازه ای، هیچ چشم انداز جدیدی و هیچ دریچه برون رفتی مشاهده نمی کند. کارگر سوئدی و آلمانی و انگلیسی همسان کارگران تمامی دنیا از مشقات و مصائب نظام سرمایه داری عمیقاً هلاک است اما آلترناتیو کنکرتی برای فرا رفتن از این سیستم نیز به وی عرضه نمی شود. آنچه که امروز جریانات مدعی چپ نظیر "حزب کمونیست کارگری یا گرایشات مشابه در سطح بین المللی در درون محافل بسته پر جنجال خویش برای طبقه کارگر ایران یا هر جای دیگر نسخه پیچی می کنند، حتی در چپ ترین حالتش به لعنت ابلیس نیز نمی ارزد. تمامی اعتراض و انتظار کارگر ایرانی را در مطالبات سکولاریستی خلاصه کردن به این امید که شاید

بتوان با جلب هواداری جوانان جای پائی در اپوزیسیونهای رسمی رفرمیستی جمهوری اسلامی برای خویش دست و پا کرد، سوای خط کشیدن بر سوسیالیسم و تکرار تراژدیک فروش جنبش کمونیستی به رفرمیسم بورژوائی هیچ چیز دیگری نیست. عین همین مسأله در مورد برخورد گرایشات چپ با کارگر سوئدی، فرانسوی یا کارگر هر جای دیگر دنیا صدق می کند. بالا و پائین بردن بیمه بیکاری، افزایش و کاهش شمار بیکاران، چند کرون کمتر و بیشتر شدن حق اولاد کارگران هیچ گشایشی در زندگی ملامال از درد و رنج توده های کارگر این کشورها پدید نمی آورد. رفرمیسم و مطالبات رفرمیستی همواره آلترناتیو جنبش کمونیستی پرولتاریا بوده است و در غیاب یک جنبش شفاف سوسیالیستی مبارزات توده های کارگر را در خود غرق می کرده است. آنچه جدید است این ست که جنبش رفرمیستی حتی در غیاب آلترناتیو کمونیستی و در واقع زیر فشار انحطاط و احتضار تاریخی سرمایه داری به بن بست رسیده است. کسانی که این را نمی فهمند و همچنان شیپور بدهنچار رفرمیسم در گوش جنبش کارگری دنیا ساز می کنند بطور قطع قادر به کاوش ژرفای گنبدگی و پوسیدگی سرمایه داری نیستند.

در گذشته نه چندان دور و بطور مثال تا چند دهه قبل افزایش دستمزد، بیمه بیکاری، بیمه دارو و درمان، حق بازنشستگی و امثال اینها با تمامی محدودیتها و سرشت گمراه کننده رفرمیستی شان به هر حال نوعی بهبود موقت در وضعیت زندگی و کار توده های کارگر ایجاد می کرد. حق تشکیل اتحادیه و آزادی فعالیتهای سندیکائی نیز در کنار بار انبوه توهمات که می آفرید محلی برای پاره ای چون و چرا میان کارگران و کارفرمایان پدید می آورد. رفرمیسم در آن دوران با تکیه بر همین گشایش های فریبنده موقت و صد البته که در غیاب آلترناتیو مجسم و زنده کمونیستی می توانست توده های کارگر را عجتاً بسمت خود جذب کند.

طومار این شرائط تاریخاً و برای همیشه بسته شده است. افزایش دستمزدها با فرض اینکه انجام گیرد در تمامی بخشهای دنیای سرمایه داری با کاهش نسبی تعیین کننده قدرت خرید کارگران و تنزل سطح معیشت آنان همراه است. بیمه بیکاری اگر هم پرداخت شود در زیر خط رسمی فقر نوسان می کند و کارگر بیکار حتی در بالاترین سطح دستاوردهای رفرمیستی طبقت کارگر انسانی مفلوک و مطرود و زن و فرزندان او آذمهای تحقیر شده و در جمیع جهات آسی پذیرند. اتحادیه، سندیکا و هر نوع تشکل رسمی کارگری تنها ابزاری برای کنترل مبارزات کارگران به نفع سرمایه هستند. از همه اینها گذشته در تقسیم بندی میان کار لازم و اضافی طبقه کارگر دیگر بخش لازم کار حتی مفهوم متعارف و کلاسیک خود را از دست داده است. کار لازم کارگر را باید با چشم مسلح از لای حجم انبوه کار اضافی که وی برای سرمایه انجام می دهد. بنوعی تشخیص داد. درصد ناچیزی از روزانه کار که ظاهراً به مثابه کار لازم کارگر و در شکل بهای نیروی کار به وی پرداخت میشود به مصرف غذا، پوشاک، بهداشت، آموزش، استراحت و تفریح وی نمی رسد. تولید سرمایه داری بطور مستمر اشکال مصرف همگن با پروسه انباشت و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی و بین المللی را بر بشریت تحمیل میکند و همراه با توسعه و تعمیق این روند تمامی موجودیت بشر را زیر مهمیز نابودی می گیرد. بخش بسیار مهمی از کار لازم طبقه کارگر زیر فشار قوانین حرکت سرمایه و اشکال مصرفی منبعث از آن صرف خرید و ساتلی می شود که نه فقط در جهت پاسخ به الزامات معیشتی کارگران حتی نیست که بر عکس تمامی سلامتی جسمی و ذهنی او و فرزندان او را بطور مستقیم به نابودی تهدید می کند. امروز دیگر فقط تولید سلاحهای اتمی، میکربی مواد مخدر و مشابه اینها توسط سرمایه جهانی نیست که کل کره زمین و ساکنانش را در ورطه نیستی قرار می دهد. بلکه اساساً

نفس سرمایه داری بودن تولیدات است که کل فضای زیست بشری را تا اعماق آلوده است و هر نوع تنفس سالم در آن را غیر ممکن ساخته است.

بدیهی ترین و طبیعی ترین استنتاجی که از این وضعیت بعمل می آید این است که طبقه کارگر بین المللی باید آلترناتیو سوسیالیستی خود در مقابل تمامیت سرمایه داری را در سطح جهانی و محلی بطور پیوسته و بصورت کنکرت و زنده و عملی ارائه کند. چپ مدعی کارگری بودن و کمونیستی بودن باید یک بار و برای همیشه از کلی بافی در باره کمونیسم و خلاصه کردن آلترناتیو سوسیالیستی در فرمولبندیهای متعارف تا کنونی، بطور مثال "سوسیالیسم استثمار و طبقات را از میان می برد"، "کمونیسم به هر نوع نابرابری و تبعیض و بیحقوقی پایان می بخشد"، "سوسیالیسم یگانه راه فرار از مصائب سرمایه داری است"، "با استقرار سوسیالیسم دولت و هر نوع سازمان اداری بالای سر کارگران از میان می رود"، "سوسیالیسم کار مزدوری را محو می سازد" و نظائر اینها خداحافظی کند. چپ صد و پنجاه سال است که این عبارات را همسان اوراد و ادعیه دینی ورد زبان خود کرده است و درست در همان زمانی که با زمزمه کردن این اوراد "ایمان کمونیستی" خود را صیقل می زده است!! از ناخن پا تا فرق سر برای تحقق رفرمیسم و برای سوق دادن جنبش کارگری به ورطه رفرمیسم فرمان انقلاب می داده است. ارزش و اعتبار این مفاهیم در شرائط فعلی حتی از وعده و وعیدهای متافیزیکی ظهور مهدی موعود و این یا آن منجی دروغین غیبی نیز پائین تر است. زیرا اگر باورهای خرافی مذکور به هر حال در دنیای تاریک جهالت آدمهائی را فریب می داد و لااقل به تحرکات حماقت آمیزی وا می داشت، شعارهای عام و مریخی و نامفهوم و هزاران بار تحریف شده فوق هیچ چیزی را در زندگی و فکر هیچ کارگری جابجا نمی کند. آنان که به اعتبار این کلی

بافیها و شعاردادنها می کوشند تا خود را به کمونیسم بچسبانند و در جنبش کارگری جهانی برای خود دفتر و دستکی باز کنند، فقط خود را فریب میدهند. تاریخ مصرف این شعار پراکنی ها دیر زمانی است که سپری شده است. فشار استثمار و مشقات و سیه روزی نظام سرمایه داری بر گرده طبقة کارگر بین المللی بسیار مرگبارتر، حادثتر و زمینی تر از آن است که به وی مجال آویختن به وعده های "چنین خواهد شد" و "چنان خواهیم کرد" بدهد. کارگر سوئدی عصیان خویش علیه نکبت و ادبار سرمایه را در انزجار خود از احزاب راست و چپ بورژوازی بنمایش می گذارد. همانگونه که دور باطل توهم کارگر ایرانی به گرایشات مختلف اسلامی و غیر اسلامی به هر حال زیر فشار واقعیات کریمه گرسنگی و فقر سرمایه داری به نقطه پایان خود رسیده است. جنبش کارگری دنیا بن بست و بحران واقعی رفرمیسم را با گوشت و پوست خود لمس میکند. قرار بر این بود که گرایش کمونیستی طبقة کارگر از آغاز با گشایش چشم انداز مدنیت و زیست کمونیستی راه کج شدن این جنبش بسمت رفرمیسم را سد کند. این کار را نکرد و بالعکس خود در رفرمیسم منحل شد. اما اینک جنبش رفرمیستی نیز بطور بسیار رقت باری از درون گنبدیده و از برون فرسوده است. آیا زمان آن نرسیده است که کمونیستها راه حل واقعی سوسیالیستی برون رفت از جهنم کاپیتالیستی را در پیش روی جبهه پیکار کارگران بگشایند؟ پاسخ از دید ما کاملاً روشن است. تأخیر تاریخی سنگینی به فاصله زمانی حداقل یک قرن و نیم در انجام این مهم رخ داده است. موجودیت کمونیسم در هر گوشه ای از دنیا باید فقط و فقط از ورای طرح آلترناتیو زنده کنکرت سوسیالیستی اش در مقابیل عینیت موجود سیستم کاپیتالیستی و از ورای پراتیک زنده روزمره اش برای تبدیل این آلترناتیو به جریان جنبش جاری طبقة کارگر دنیا مورد داوری قرار گیرد. هر کس که این کار را نمی کند، هر کس که فقط برای تسخیر

قدرت سیاسی توسط حزیش تلاش میکند، آن کس که زیر لوای کمونیسم تمامی بود و نبود مبارزاتش را به سکولاریسم طلبی و سراب فریبنده دموکراسی یا مدرنیسم معطوف داشته است، هر که کمونیسم و نام طبقه کارگر را ظرفی برای تعوض ماشین دولتی سیاه با نوع سرخ رنگ آن یا بستری برای خودمختاری طلبی ناسیونالیستی و سندیکالیسم و مشابه اینها قرار داده است باید بعنوان اپورتونیست و غیر کمونیست افشاء شود. کمونیسم و گرایش کمونیستی طبقه کارگر باید با طرح بدیل کنکرت سوسیالیستی در مقابل عینیت کاپیتالیستی و با مبارزه مشخص برای تبدیل این آلترناتیو به جنبش شورائی و کمونیستی طبقه کارگر تداعی گردد. طبقه کارگر بین المللی وارد مرحله ای شده است که دو راه بیشتر در پیش روی ندارد. یا باید هر روز فاز جدیدی از فقر و فلاکت و سیه روزی را در زندگی خویش تجربه کند و در همین راستا از آخرین مایه های هستی خود ساقط گردد، یا اگر نمی خواهد به چنین ورطه رقت باری سقوط نماید می بایستی با تمام نیروی طبقاتی و بین المللی اش علیه تمامیت سرمایه داری بپا خیزد. هر کارگری در هر گوشه ای از دنیا دست در دست همه کارگران جامعه و جهانش فریاد بر آورد که تصمیم در باره چه تولید شود و چه چیز تولید نشود؟ وسائل تولید چگونه بازتولید گردد؟ محصول کار به چه شکلی توزیع شود؟ و هر آنچه که مربوط به برنامه ریزی تولید یا نحوه توزیع محصول کار است حق مسلم همه آحاد بشر است. محو تمامیت کار مزدوری، بر چیدن بساط مبادله و بازار، محو هر نوع دولت بالای سر شهروندان و دخالت مستقیم و نافذ و همه سویه همه آحاد جامعه بشری در برنامه ریزی تولید و توزیع، برابری مطلق همه انسانها در همه شئون زیست اقتصادی، مدنی، سیاسی و اجتماعی باید به موضوع پیکار جاری و روزمره طبقه کارگر دنیا تبدیل شود. فقط کسی کمونیست است که در این راه و برای تبدیل سوسیالیسم راستین کارگری به

مطالبهٔ روز جنبش کارگری دنیا با تمامی توانش تلاش می نماید. برنامه ریزی کنکرت سوسیالیستی هر جامعه و کل جهان موجود باید به آگاهی متعارف توده های کارگر دنیا و به مضمون روتین پیکار طبقاتی آنها علیه سرمایه داری مبدل گردد.